

مجید قبریوند

معلم مدرسه قریه آخیرجان

همکار خوب من



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

وقتی در نتیجه بی‌مهری‌های دایه‌های مهربانتر از مادرا، از قریه‌ی «زین‌آباد» به محال‌آذرشهر (آخیرجان) تبعیدشدم به مصداق «عدو شود سبب خیراگر خدا خواهد» اولین برخوردم با جوانمردی شد که او را «صمد» می‌گفتند و شخصی بود که از قیل و قال و زرق و برق صدرنشینان و مصطبه‌داران ملول‌شده، آرزوی همنشینی ساده دلان و خوش باطنان ده‌نشین او را بر آن داشته بود که عمر و فکر خود را وقف تعلیم و تربیت نونهالان روستایی کند و همراه با آوا و آهنگ ضمیر پاک و روشن خود گام‌های موثر و مفیدی در روشن کردن ذهن کودکان اجتماعات دور افتاده، آن‌غنچه‌های نورسته‌ای که باید نسیم دل‌انگیز حقیقت‌گویی آنها را شکفته و بارور سازد، برمی‌داشت.

او مردی بود وارسته، دور از نقش و نگار ظاهر فریب، هم رنگ و همنشین دهقانان، با افکاری بلند و بیانی موثر که همواره مکنون دل خود را با جملاتی ساده و پرمعنی به مردم روستانشین القامی کرد، دستشانرا می گرفت و از تیرگی های جهل و نادانی، ایشان را به افق های روشن و باز دنیای راستی ها سوق میداد.

وی بقالب يك ماهی سیاه کوچولو، در می آمد و برای کشف راز های پشت پرده و دیدنی های جهان آشفته با سری آکنده از شور بشر دوستی و حقیقت بینی بی پروا از لابلای موانع و مشکلاتی که بوسیله ی انسان! در سر راه انسان های دیگر ایجاد میگردد، می گذشت تا دیدنیها را به بیند و به مردم نیز نشان دهد و ای بسا ماهی وش در دام مرغهای سقاو ماهیخوار گرفتار آید! (۱)

این چنین مردی که يك لبخند پرمهر و پدرانۀ بر گوشه ی لبها گذاشته در اولین روز ورود به قریه از منبکه زور گوئیها و یاوه سرائیهای بازرسان و راهنمایان بی خبر از راهنمایی به جانم آورده بود، استقبال کرد و دل افسرده و مأیوس مرا با نمایان کردن کار کرد خویش نسبت به تعلیم و تربیت بچه های «آخر جان» که (از دو سال پیش افتخار ادامه ی تدریسش را دارم،) دوباره به کار و کوشش کشید.

آری او معلم بود، معلم بچه های فقیر و کارگر (۲) معلم پیر مردان جهان ندیده، معلم معلمها، و بالاخره معلم خلق های محروم و بی نصیب زمانه، معلمی که اجتماع قدرش را نشناخت و آن گوهر گرانمایه را خرف وار در لجن زار ناکامی فرو برد.

در این حیص و بیص که خیلی «مردۀ پرستان خصم جان» قلم کین در غلاف کرده اند و لاشخوار صفت بطمع نصیبی ریخته اند بر سر سفره عزای صمد، امید است این چند خط نوشته من تنها نشان اندوه عمیق باشد در مقابل عظمت روح و افکار بلند او که چون کوه بود.

۲۹ شهر یور

(۱) اشاره بکتاب ماهی سیاه کوچولو.

(۲) اشاره بکتاب عروسک سخنگو صفحه ۴ بند ۲